

۱۵

آتش سیاست‌های مهاجرتی

تشتت هویتی در یک کشور چه بلایی بر سر فرهنگ و سیاست خواهد آورد؟ با روز مدرنیته و فراگیری آن سبک زندگی انسان متجدد نیز تغییر کرده است. شاید بتوان ادعا کرد که سکونت در یک مکان و تأکید بر یکجانشینی اهمیت خود را از دست داده و مهاجرت و سیالیت به نوعی سبک زندگی تبدیل شده است. انسان عصر متجدد با مهاجرت به مثابه سبک زندگی مواجه می شود، اما امروزه برخی از کشورها (که ایران هم جزئی از آنها محسوب می شود) نتوانستند با این ایده کنار بیایند و آن را به نوعی به پروژه سیاسی بدل کردند. از همین حیث روش مقابله با آن را نیز تدافعی ترسیم می کنند. در بسیاری از کشورهای صنعتی مانند آلمان ما شاهد آمار بسیار بالای مهاجرت هستیم و اصولاً مساله هویت ملی آلمانی مانعی برای زیست جمعی یا حکمرانی نیست. اما فضایی که این سبک زندگی برای برخی شهروندان به ویژه مسلمانان و آفریقایی تبار ها در کشورهای اروپایی ایجاد کرده، نوعی آسیب پذیری یا طردشدگی را به تصویر می کشد. با موج گسترده مهاجرت مسلمانان و آفریقایی تبار ها به اروپا شاهد نوعی تبعیض سیستماتیک هستیم. اغلب این مهاجران که سعی در حفظ هویت خود دارند در حومه و حاشیه شهر و در شرایط نه چندان خوبی زندگی می کنند. در این صورت به طور غیرارادی این به حاشیه رانده شدن، موجب فراهم شدن فضایی برای تبعیض می شود. اخیراً تجربه ای که از فرانسه شاهد آن بودیم این بحران هویتی به نوعی شکاف اجتماعی بدل شده و در مدت زمانی طولانی تبعیض های رواداشته شده، تبدیل به نوعی خشم می شود. با بروز کوچک ترین اختلافات یا رخدادی ممکن است این خشم همچون آتیلاروتنی فعال شده و دامنگیر حاکمیت شود. فرانسه و اعتراضات گسترده خیابانی اش مصداق بارز این اتفاق است. عدم توجه به سیاست های مهاجرتی و تبعیضی که در پی حفظ هویت مهاجران بر آنان رواداشته شد موجب ایجاد شکاف عمیقی در لایه اجتماع شده که به همین جهت با کوچک ترین اتفاق موجب آسودگی و آرامش کهنه سر باز کرده و چرک هایش گریبان حکومت و حاکمیت را بگیرد. به منظور بررسی پدیده مهاجرت در اروپا و بحرانی که از قبل کثرت هویتی برای کشوری مانند فرانسه به وجود آمده بر حمان قهرمان یور، کارشناس و پژوهشگر مسائل بین الملل گفت و گو کردیم که در ادامه می خوانید.

III

پدیده مهاجرت در جهان امروز دچار تحولات عظیمی شده است. من ندیدم این پدیده به شکل عمیق تری مورد بررسی قرار گیرد و چون همه ما با مهاجرت روبرو هستیم با چون ما کشور خیلی پیشرفته ای نیستیم. فکر می کنیم که این بحث مال ماست اما در جهان مهاجرت به شدت بالاست و حتی آلمان که کشوری پیشرفته است، مهاجرت بالایی دارد. چرا ما نتوانسته ایم این مساله را به شکلی واقعی تبیین کنیم یا بعضی رچل سیاسی ما حتی فهم خوبی از این مساله ندارد؟

اگر بخواهم در باره ایران صحبت کنیم، اصولاً مساله مهاجرت به ایران یک طرف قضیه است و مهاجرت از ایران به دیگر کشورها هم طرف دیگر این قضیه است. نگاه ما به مهاجرانی که به کشورمان می آیند، با نگاه کشورهای پیشرفته و دموکراتیک به مهاجران متفاوت است زیرا آنجا در باره این موضوع در رسانه ها و احزاب و عرصه عمومی بحث می شود و جزء موضوعات روز است و گفت و گوی عموماً درباره آن شکل می گیرد اما در ایران بنا به دلایل مختلف اهمیت موضوع را در کنار کدهم به دلیل ملاحظات امنیتی حاکمیت و اینکه مبادا صحبت درباره تبعات مهاجرت سبب ایجاد نگرانی در جامعه شود در باره آن صحبت نمی شود و نوعی سکوت عامدانه در موردش وجود دارد و در واقع کمتر به آن پرداخته می شود. حرف زدن درباره مهاجرت الزاماتی مهاجرت و رفح خاطر آن نیست و مهاجرت هم تبعات منفی هم مثبت دارد و دولت ها هم نمی توانند در برابر پدیده مهاجرت بدون برنامه باشند. دولت باید اجازه دهد نژادهای مدنی و… درباره آن صحبت کنند.

ظاهر در جهان پست مدرن شکلی که سیالیت دارد، مهاجرت جزء زیست روزمره آدم هاست و ما متاسفانه چون آن را به یک پروژه سیاسی تبدیل کرده ایم نمی توانیم با آن ارتباط بگیریم.

بله این نکته درستی است و مساله آن context یا بستر و پس زمینه موضوع است. مهاجرت از گذشته بوده و الان هم هست و ادامه هم خواهد داشت اما مسائل مختلفی هستند که سبب می شوند مهاجرت برای کشورهای مختلف معانی متفاوتی پیدا کند. در دوران پس از جنگ جهانی دوم که دوران شکوفایی آلمان و فرانسه بود یعنی دوران معجزه اقتصادی آلمان و دوران سی ساله درخشان در فرانسه، هر دو کشور به کارگران مهاجر نیاز داشتند. فرانسه این نیروی کار را از شمال آفریقا یعنی الجزایر و مراکش تأمین کرد بنابراین در آن بستر و شرایط آن زمان مهاجرت به این کشورها کمک کرد که جهش صنعتی و توسعه اقتصادی داشته باشند، چون اینها هیچ کدام نیروی کار بومی آنچنانی نداشتند. همین چند هفته پیش دولت آلمان اعلام کرد که اجازه کار را برای کارگران خارجی جویای کار آسان خواهد کرد. این یک سیاست حساب شده است، آن هم از طرف کشوری مثل آلمان که تعصبات اسیونالیستی و میهن دوستانه شدید دارند. الان نزدیک ۲۰ درصد جمعیت آلمان خارجی و کسانی هستند که در آلمان به دنیا نیامده اند. اینها غیر از افرادی هستند که پدر یا مادر یا مادربزرگ و پدر بزرگ آنها حدود ۸۰، ۷۰ سال پیش به آلمان مهاجرت کرده اند، بنابراین می بینید که این کشور یک برنامه مهاجرتی روشنی برای استفاده از مهاجران طرحی می کند تا برای رفح نیازهای خود در بخش های مختلف نیرو و جذب کند. اگر به کشور خودمان یا ترکیه برگردیم، می بینیم مهاجرانی که وارد می شوند، کیفیت که مهاجران به آلمان دارند را ندارند. کیفیت مهاجرانی که آنها می پذیرند از نظر تحصیلات و کیفیت های دیگر نیروی انسانی یا ما متفاوت است. در کشور ما سوال اصلی نسبت به مهاجران این است که آیا اینها می توانند برای روز دوش کشور بردارند و به توسعه و تولید کمک کنند یا اینکه برعکس هزینه مازادی روی دست کشور هستند؟ آن هم در وضعیتی که کشور ما با شرایط سخت اقتصادی دست به گریبان است. همین بحث در ترکیه درباره مهاجران سوری است که در انتخابات آنها به اوج خود رسید؛ اینکه ۴/۵ میلیون سوری آواره جنگی در ترکیه حضور دارند، خودش مسائل متعددی را به وجود آورده است. دولت اردوغان ابتدا مداسی را تعیین کرد به اینها جایدهد اما طبیعتاً مدیریت تمام مسائل مرتبط به مهاجرت کار آسانی نیست. فرض کنید در شرایط بحران اقتصادی، مهاجران هم می آیند و مغازه ای می زنند و شاید به خاطر شرایط بدی که دارند، اجناس ارزان تر بفرروشند و همین مساله هم تنش اجتماعی ایجاد می کند. بخشی از اینها زبان کشور مقصد را بلد نیستند و در فرهنگ آن کشور ادغام نمی شوند، بنابراین تنش فرهنگی به وجود می آید. این همان مشکلی است که فرانسه سال هاست دارد. در واقع مهاجران به جای اینکه بخشی از کشور مقصد شوند، به گنوهایی در آن کشور تبدیل می شوند، یعنی در جاهایی جدایا در حاشیه شهرها زندگی می کنند و محله های آنها گاهی به محل جرم جنایت تبدیل می شود، مانند محل چینی هادر آمریکا یا محله عرب تبار هادر حاشیه پاریس. اینکه مهاجرت سیری طبیعی در همه جهان است، درست است اما بسته به اینکه مهاجران کمک حال یک کشور باشند یا نباشند و تبدیل به تهدید شوند، شرایط کشورها با یکدیگر متفاوت است.

اندیشه

بررسی پدیده مهاجرت و سیاست های هویتی در اعتراضات اخیر فرانسه و گفت و گو با رحمان قهرمان پور

آتش سیاست‌های مهاجرتی غلط به جان افتاد



به نظر می رسد مهاجرت هایی که در فرانسه یاد کل اروپا انجام می شود، چالشی ایجاد کرده که بیشتر چالش هویتی است. بخشی از مسلمانان یا آفریقایی تبارهایی که به آنجا می روند هویت خود را حفظ می کنند اما به شکلی سیستماتیک طرد می شوند. چند روز پیش مقاله ای می خواندم که نوشته بود وقتی به مناطق ۱۸، ۱۹ و ۲۰ پاریس وارد می شوید که در حومه آن هستند، باور نمی کنید که آنجا هستید.

به نظر می رسد که جمعی از چالشی که فرانسه با آن مواجه است، جهانی است که فقط مختص آنجا یا کل اروپا هم نیست. آیا این طور است؟

فرانسه مورد خاصی است و الزاماً قابل تعمیم به سایر کشورها نیست. مثلاً هلند که مهاجران زیادی از اندوخی و شرق آسیا دارد که مسلمان هم هستند، مشکلی با آنها ندارد یا مثلاً بریتانیا که نخست وزیرش هندی و شهردارش پاکستانی است. در آلمان به مراتب مشکلات کمتر از فرانسه است. درباره فرانسه دو مساله وجود دارد؛ یا اینکه یک کشور دموکراتیک است و سابقه طولانی در دموکراسی دارد، ولی سیاست هویتی آن به موازات دموکراتیک شدن تغییر نکرده است. این یعنی فرانسه براساس همان سیاست روشنگری، سفت و سخت به ارزش های جهان شمولی مانند لااقتیسه، آزادی و برابری چسبیده و معتقد است که اینها قابل بحث نیستند و اجازه نمی دهد تنوع هویتی که در فرانسه وجود دارد، در عرصه عمومی نمود داشته باشد. بارها قوانینی تصویب کرده مبنی بر ممنوعیت استفاده از نمادهای مذهبی در مدارس و جاهای عمومی دیگر؛ بخشی از این مشکل خاص فرانسه است و شما آن را در جاهای دیگر نمی بینید. این رویکردش به مساله هویت و عدم پذیرش تنوع و هویت های دیگر باعث شده مهاجران بعضاً نسل های سوم و چهارم این کشور همچنان احساس کنند که فرانسوی محسوب نمی شوند. به عبارتی ساده تر، هویت مساله به رسمیت شناختن است و شما زمانی که انسانی را به رسمیت می شناسید، به او ارزش روتی می دهید و او وارد جامعه می شود و توسط دیگران هم به رسمیت شناخته خواهد شد. غیر این صورت صاحبان آن هویت به رسمیت شناخته نشده دچار تنش جمعی خواهند شد و مردم به دیده تحقیر به آنها نگاه می کنند، مثلاً ن دختری که حجاب دارد عقب مانده یا تحت ظلم خطاب می کنند. چنین فردی برای رسیدن به شغل های مهم اعتماد بی نفش را از دست می دهد و افرادی از این دست از فرصت های شغلی، اقتصادی و اجتماعی به تدریج محروم می شوند، یعنی نمی توانند شغل ثابت یا با درآمدی بالا داشته باشند، مثلاً مسلمانان به دلیل پوششی که دارند جایی استخدام نمی شوند و معمولاً جزء اقشار فقیر قرار می گیرند. عده ای از اینها وقتی حاشیه نشین شوند، میل به خشونت و استفاده از آن علیه نظام مستقر بیشتر می شود، بنابراین به نوعی به آن خشونت خودشان مشروعیت می دهند، لذا از این نظر مساله فرانسه از بریتانیا متفاوت است. دولت فرانسه همچنان آن سیاست هویتی غیردموکراتیک خودش را ادامه می دهد و در دوره ای که مکرون سر کار آمد، اسلام هراسی تشدید شده است. مکرون به عنوان رئیس جمهور کشور بیانه ای داده که اسلام در همه جای دنیا مشکل دارد و مسلمانان فرانسه باید متوجه آن باشند یا فرض کنید یک قانون ضدتجزیه طلبی را تصویب کرده که منظورش مشخصاً مسلمانان است و براساس آن می تواند فعالیت هر سازمان اسلامی را ممنوع کند. بزرگترین مرکز اسلامی در لندن است اما مسلمانان در فرانسه تشکلی هم ندارند یا اگر دارند، دولت دست اندرکار آن است، یعنی شورای ایمان اسلامی است که همین ها چندسال پیش بیانه ای دادند و گفتند که روح اسلام با لااقتیسه فرانسه در تعارض نیست و استفاده از وصف نژادپرستانه فرانسه، نوعی تحقیر این کشور است. فرانسه در سال ۲۰۲۳ سیاست های فرهنگی و هویتی اش به ویژه در ارتباط با مهاجران، عرب تبارها و مسلمانان یک سیاست هویتی ناکارآمد غیردموکراتیک است و متناسب با تحولاتی نیست که در سطح جهانی در خود آن جامعه رخ داده اند. در سال ۲۰۰۵ که دو نوجوان عرب تبار کشته شدند، هم اینها و هم بخشی از مردم فرانسه به رفتار خشونت آمیز پلیس اعتراض داشتند.

درست است که این رفتار ناشی از افراطی گری در لااقتیسه و سکولار بیسی است

که در آنجا ترویج می شود اما در فضای فرهنگی جامعه مدنی فرانسه هم اساساً

در میان هنرمندان چپ نو یا لیبرال ها نوعی فضای ضد اسلامی وجود دارد، یعنی متفکران و نویسندگان مختلفی هم به این شکل هستند.

به نکتة خوبی اشاره کردید. همان طور که در ترکیه احزاب عموماً ناسیونالیست هستند و اگر نباشند، مردم به آنها تارای نمی دهند، متأسفانه در فرانسه هم همین نکته وجود دارد، یعنی احزاب راست و چپ و میانه همگی به سیاست هویتی ای که عرض کردم، یعنی جمهورییت جهان شمولی (universal republicanism) وفادارند و می گویند فرانسه یک ملت بیشتر نیست و هر کسی که سعی خواهد فرانسوی باشد یا پذیرش های آن را نپذیرد. حتی در انتخابات ۲۰۲۲ شما دیدید که آقای ملانشون تنها نامزدی بود که از آقای مکرون به دلیل قانون ضدتجزیه طلبی انتقاد کرد و آن را قانونی ضداسلامی دانست اما مسلمانان حمایت نکردند. یعنی چه احزاب چپ، چه راست و چه میانه متأسفانه همگی در این نگرش که مسلمانان و مهاجران باید خود را با هویت فرانسوی تطبیق دهند و هویت اسلامی یا هویت های دیگر خود را کنار بگذارند، متفق القول هستند. بنابراین در جامعه مدنی فرانسه هم صدای قدرتمندی که خواهان به رسمیت شناختن هویت اینها باشد، وجود ندارد. در همان ماجرای شلیک پلیس به آن نوجوان عرب تباری که کشته شد هم دیدیم که یک میلیون نیرو برای حمایت از آن پلیس و ۲۰۰ هزار یوروبرای آن نوجوان جمع شد. این پنج برابر بیشتر نشان می دهد که حتی در جامعه فرانسه هم این گرایش وجود دارد که مهاجران می توانند یک تهدید باشند. البته احزاب راست افراطی هم در این تئور می دهند.

من از طریق خبرگزاری فرانسه رارصد می کردم. دیدم به لحاظ رسانه ای این مسائل را

به شکلی از افراطی گرایان و بنیادگرایان مسلمان رطمی دهند و این تعبیر خودش به

جای اینکه فضای این کشور را به سمت فضایی دموکراتیک و صلح ببرد، بلندمدت

گسل عمیق تری را ایجاد خواهد کرد و باعث خواهد شد آن بخشی از مهاجران که به

شکلی سیستماتیک تحقیر شده اند، فاصله شان با آنچه در ذهن شان هست بیشتر

شود. چیزی که عجیب است اینکه شاید نسل اول، دوم و سوم مهاجران همچنان

مشکل داشته باشند اما نسل چهارم و پنجم که باید در فرهنگ فرانسه ذوب شوند

باشند، چرا این اتفاق برای اینها افتاده و این هویت ها همچنان مطالبه گر هستند؟

بله، فرانسه از ۱۹۸۰ تلاش کرده که سیاست های تئولبرال اقتصادی را اجرا کند اما با مقاومت جریان های کارگری مواجه شده و می دانید که سندیکاها در آنجا بسیار قوی هستند، پس این حرفی است که بیشتر چپ ها به مکرون و اینها می زنند. در مورد اینکه چرا نسل چهارم و پنجم این طور هستند باید بگویم که در این زمینه دو دیدگاه و یک اختلاف اساسی در فرانسه وجود دارد. یک عده معتقدند که علت اصلی این مساله را باید در سیاست های خود دولت در فرانسه جست وجو کرد، یعنی دولت زمانی که بعد از جنگ جهانی دوم به اینها احتیاج داشته، به پدر بزرگ هاشان ویزا داده و بعد که دیگر لازمشان نداشته به آنها شغل نداده و به تدریج اینها محروم شده اند و جزء طبقات پایین قرار گرفته و در حاشیه شهرها ساکن شده و از جامعه فرانسه جدا شده اند. برخی هم هستند که سیاست هویتی فرانسه، آن جمهورییت گرای را زیرسوال می برند و می گویند که علت را باید در دولت جست وجو کرد. دولت است که سیاست غلطی را در پیش گرفته و اینها را تحقیر و تحریک می کند و اینها هم طبیعتاً واکنش نشان می دهند. چند روز پیش خاتم الیرابت بورن، نخست وزیر این کشور مصاحبه ای کرد و از طرف دولت گفت که نه، مساله این است که مسلمانان به دلیل هویتی که دارند حاضر نیستند با جمعیت فرانسه ادغام شوند و به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر اشاره می کنند که گروه های اسلام گرای افراطی که از خارج یعنی ترکیه، مصر و… پول می گیرند، جوانان عرب را تحریک می کنند که اقدامات افراطی انجام دهند و نوعی نگاه ذات گرایانه در فرانسه نسبت به هویت اسلامی وجود دارد، یعنی گویی می گویند هویت اسلامی قابل هضم و سازگاری با هویت فرانسوی نیست. در آمریکا به مهاجران مثلاً می گویند آفریقایی یا آسیایی آمریکا یی تبار اما در فرانسه چنین چیزی نیست که بگویند فرانسوی عرب تبار، یعنی یا فرانسوی هستی یا غیره. این اصل جهان شمولی که می گویند همین است، بنابراین در این مورد دو دیدگاه هست؛ یک عده می گویند دولت مقصر است و عده ای دیگر معتقدند که اینها به خاطر هویت شان مشکل دارند. این سیاست دولت بعد از ۱۱ سپتامبر به شکلی منفی گسترش یافته و امکان سازگاری بین هویت فرانسوی با اسلامی یا عربی روزه بروز کمتر شده و ما شاهدیم که این سیاست هویتی هراز چندی خود را به شکل تعارضات هویتی و اعتراضات خشونت بار در خیابان نشان می دهد.

چرا پس فضای مهاجر پذیری فرانسه همچنان یک حد وسطی ندارد؟

فرانسه بالاخره یک کشور استعمارگر بوده و هنوز هم سرزمین هایی فراساحلی مانند گوادلوپ، ماتینیک، گون فرانسه و کشورهایی در اقیانوس هند یا آمریکا لاتین دارد. فرانسه کشوری بوده که جاهایی مانند آفریقا و از جمله الجزایر را استعمار کرده و بنابراین اینکه می فرمایید مهاجرت چرا همچنان ادامه دارد، به این دلیل است که موج های مهاجرت به فرانسه مانند آمریکا از دوران استعمار شروع شده و بعد از جنگ جهانی دوم ما مهاجرت کارگران را داشتیم. در سال ۱۹۷۰ قانون وحدت خانواده در فرانسه تصویب می شود که به کارگران اجازه می دهد خانواده شان را هم با خود بیاورند. اینها هم به دلیل فقر یا خانواده مهاجرت می کنند. بعد از ۱۱ سپتامبر و بحث مبارزه با تروریسم و جنگ

داخلی در سوریه و مشکلات اقتصادی در آفریقا، طبیعتاً کسانی که در لبی، الجزایر و مراکش بودند و فامیلی در فرانسه داشتند؛ البته به جز مراکش، چون کشورهایی با وضعیت بی ثبات داخلی بودند، به این کشور مهاجرت کردند. الجزایر از زمان جنگ داخلی تا برکناری بوتفلیقه دچار بحران بود، بنابراین فروبی ثباتی سیاسی و اقتصادی سبب شد مهاجرت اینها به سوی فامیل هایشان در همان حاشیه شهر و گتوها در فرانسه ادامه پیدا کند. در واقع آن بیوند های خانوادگی بیشتر موثر بوده تا مهاجرت تخصصی. مهاجرت نه فقط به فرانسه بلکه به کل اروپا همچنان ادامه دارد. در همین انتخابات ۲۰۲۲ آقای مکرون دستور داد صدور ویزا برای الجزایر متوقف شود، اما مساله گفتمان مواجهه با مهاجرت است که در فرانسه متأسفانه امنیتی شده و احزاب راست افراطی هم کمک کرده اند. همین الان مارین لوپن می گوید این جرم و جنایت است و باید با آن سخت برخورد شود. پلیس هم می گوید اینها وحشی و موجوداتی خطرناک هستند، پس گفتمانی که در فرانسه با مهاجران برخورد می کند امنیتی شده است، در حالی که در آلمان یا اینکه احزاب راست اعتراض کردند اما اینها ۳۰۰ هزار مهاجر سوری را پذیرفتند و خام مرکل گفت ما از اینها در کشور استفاده می کنیم و برای اینها برنامه داریم، یعنی گفتمان مهاجرت در آلمان امنیتی نشده اما در فرانسه شده و دلیل آن هم این است که فرانسه دنبال سیاست هویتی مبتنی بر آسیمیلاسیون یا تاشل به سازی است که برخی به آن تشل به سازی تهاجمی می گویند؛ یعنی به زور می خواهند همه را شکل کنند و یک ملت واحد فرانسوی به وجود بیاورند. این گفتمان مهاجرت بر اثر آن سیاست هویت، امنیتی شده است و گرنه فرانسه در بین سایر کشورها کشوری استثنایی نیست که بگویم میزان مهاجرت به این کشور چهار برابر کشورهای دیگر است. در فرانسه جمعیت قابل توجهی از عرب تبارها و آفریقایی تبارها وجود دارند و مهاجرانی که به این کشور می آیند، درست مانند کسانی هستند که به هلند، بریتانیا یا جاهای دیگر می روند.

مادر کل جهان شاهد گسترش راست های افراطی هستیم و از اشتراکات همه آنها همین مساله مهاجرت است. نباید برای همین هم تاملی کرد، چون در فرانسه که مهاجران زیاد هستند و به خیابان هم آمده اند اما در آلمان، کانادا، آمریکا و تقریباً همه جا، این مساله رو به افزایش است و به نظر می رسد در حال تبدیل شدن به یک بحران جهانی است؛ حتی برخی پیش بینی می کنند با این سطح از مهاجرت در جهان ما شاهد ظهور راست های افراطی مانند ترامپ در آمریکا یا جانسون در انگلیس یا پوپولیسم در جهان باشیم. آیا می توان از این جنبه هم به این ماجرانگاه کرد؟

فقط یکی از دلایل ظهور راست افراطی، مساله مهاجرت است و دلایل دیگری هم وجود دارد. یک دلیل آن این است که احزاب موجود در اروپا که عمدتاً سوسیال دموکرات و مرکز گرا بودند، نتوانستند به نیازهای جامعه پاسخ دهند، یعنی احزاب جریان اصلی در فرانسه مثلاً فرانسوا اولاند در حزب سوسیالیست کمترین محبوبیت را در فرانسه داشت یا حزب جمهوری خواه فرانسه که دچار افت شده است. همین مشکل در بریتانیا در مورد حزب کارگرو حزب لیبرال هم وجود دارد. دلیل اصلی ظهور راست افراطی، ناکارآمدی احزاب جریان اصلی است. دلیل دیگر آن بحث جهانی شدن و انتقال تولید از اروپا و آمریکا به کشورهای در حال توسعه، آسیا، چین و سایر جاهای بود. این باعث شد آن طبقه کارگری که بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا شکل گرفته بود، در ۹۰ دهه به نوعی تضعیف شود و کارش را از دست بدهد و به تبع آن در حاشیه شهر ساکن شود. برخی از اینها خانواده شان از مهاجیدند. این پدیده را شما هم در آمریکا در ایالت های مانند پنسیلوانیا هم در اروپا مشاهده می کنید. سومین دلیل که آقای فوکویاما در کتاب «لیبرالیسم و اضراب نشان» به خوبی توضیح می دهد این است که جهانی شدن باعث افزایش نابرابری به نفع ثروتمندان و افراد تحصیل کرده شده و در نتیجه طبقات پایین و باسواد کمتر احساس حاشیه نشین شدن کرده و احساس می کنند این وضعیت به نفع آنها نیست و اینجاست که احزاب راست می آیند حرف آنها را بیان می کنند و به آنها می گویند که علت اصلی بدبختی شما همین سیاستمداران احزاب جریان اصلی هستند، بنابراین ظهور راست افراطی مرتبط با مهاجرت است اما تنها دلیل آن، مهاجرت نیست.

شما قبلاً مقاله ای در مجله پویه نوشته بودید در باره بحث نظام کالایی شدن که فضای مجازی و اینها صورت داده بوده و گفته بودید آسیب جدی هم دارد. بررسی که که اینجامطرح است اینکه اکثر جنبش هایی که در دودهده اخیر شکل می گیرند، به ویژه در یک دهه اخیر، یک ربطی به پلتفرم های مجازی دارند و این پلتفرم های مجازی هم پیوندی با سرمایه داری دارند و منال نرمانلیزه کردن شرایط هستند. این پارادوکس را چگونه می توان حل کرد؟ آیا این پلتفرم های توانند کمک کنند در جنبش های باز جنبش هایی مانند آنچه در فرانسه در حال وقوع است، صداها شنیده شوند یا آن طور که ششامی گویند زود جمع شده و طرد می شوند؟

اگر بخواهم مشخصاً درباره فضای مجازی و چنین پلتفرم هایی بپردازیم، باید بگویم که این پلتفرم ها همزمان دو جریان متضاد را پیش می برند؛ از یک طرف به گسترش کثرت، چندصدایی و شنیده شدن صدای حاشیه نشین ها کمک کرده اما متأسفانه از سمت دیگر نوعی انحصار در پلتفرم ها ایجاد می کنند. نمونه آن راشمار در تحولات اخیر توئیتر می بینید. اقداماتی که اینها برای منفعت اقتصادی انجام می دهند باعث می شوند آن فضای گفت و گوی تعاملی و تبادل نظر مخدوش شود یا مثلاً سوا استفاده از فضای مجازی در انتخابات برزیل در سال ۲۰۱۸ و انتخابات آمریکا در سال ۲۰۱۶ و کشورهای مختلف این رنگ را به صدا آورده که فضای مجازی می تواند اذهان افراد جامعه را شکل داده و روی آنها عملیات روانی آنلاین انجام دهد. این دو خطر وجود دارد؛ اول آن مقطعی هستیم که در واقع این که رئیس جمهور فرانسه فضای مجازی را مقصر بیان کرد. این حرفها درست است هم نیست. درست است به این معنا که بالاخره در فضای مجازی کسی که دست برتر را دارد، قاعدتاً سعی می کند از اطلاعاتی که دارد استفاده کند و درست نیست؛ به این معنا که در فضای مجازی فقط قدرتمندا حضور ندارند و بقیه هم هستند؛ هر چند گاهی صدای آنها ضعیف و گاهی قوی می شود، اما به هر حال نمی توانیم بگویم کلاً فضای مجازی در اختیار یک عده است؛ اما طبیعتاً یک نگرانی بسیار جدی ای که از سال ۲۰۱۶ به این طرف مطرح شده و با پیشرفت های هوش مصنوعی نیز روز بروز بیشتر می شود این است که امکان دارد فضای مجازی تحت تأثیر به کارگیری هوش مصنوعی، آن حداقل فضای راهی که به تبادل نظر و گفت و گوی آزاد اختصاص داشت، از بین برود.

یعنی آن چیزی که کاستلز درباره جامعه شبکه ای می گوید، شاید نتواند به آن سیاست هویت کمک کند یا سیاست هویت ها را نجات دهد. شاید اصلاً باعث شود وقتی یک سیاست هویت می خواهد خود را از یک حالتی رها کرده بارهایی وار کش کند، نتواند خود را نجات دهد.

بله، به مرور که جلوتر رفتیم از میزان آن خوشبینی ای که زمان کاستلز وجود داشت نسبت به اینکه فضای مجازی می تواند به گسترش دموکراسی کمک کرده و در برابر سرمایه داری مقاومت ایجاد کند، کاسته شد و الان در مقطعی هستیم که در واقع این نگرانی مضاعف شده است. به نظر می رسد در پلتفرم های اجتماعی وزن این قدرتمندا هم و کسانی که انحصار ایجاد کرده و سازمان دهی شده و در فضای مجازی حرکت می کنند، بیشتر می شود.